

نگاهی به وضعیت فرهنگ و عوامل فرهنگ سازی در دوران پهلوی اول

محمد رضا طاهریان

قجراها در دوران گسترش سرمایه‌داری وقتی از رویاهای نشئه آور ایللیاتی بیرون آمدند که طی دو جنگ به سختی از روسیه تزاری شکست خوردند و ناگزیر عهدنامه‌های استعماری گلستان (۱۲۲۸ هـ.ق) و ترکمن‌چای (۱۲۴۳ هـ.ق) را پذیرفتند. عباس میرزا و قائم مقام فراهانی به فکر تحول افتادند و برای اولین بار عده‌ای را برای تحصیل علم و فن آوری به خارج فرستادند. محمدشاه با این اندیشه که «آنچه را مایحتاج اهل ایران است از داخله تهیه کند و از خارجه نیارد» (اعتضاد السلطنه، ص ۴۰۹) اعزام محصلین رابه خارج ادامه داد. در دوره‌ی شاهان بعدی قاجار، عزیمت محصلین به خارج گسترش یافت و تعداد دانش آموزان و دانشجویان ایرانی مقیم خارج در سال‌های انقلاب مشروطیت بالغ بر صد ها نفر شد. رفتن ناصرالدین شاه به خارج و دیدن ترقیات اروپا او را به فکر انداخت تا ایران نیز با این ترقیات همراه شود. امیرکبیر اولین نماینده ناسیونالیسم نجیب ایرانی با اندیشه اهتمام به تولید و ترقی علمی به فعالیت پرداخت، اما ارتجاع از پس پرده حرمسرا کمر به نابودی او بست تا بالاخره با فرمان ناصرالدین شاه، امیر را در حمام فین کاشان به قتل رساندند. امیر کبیر در دوران کوتاه صدارت خود کارهای بزرگی انجام داد که از جمله آنها تاسیس دارالفنون بود. در دوران او نخستین روزنامه دولتی ایران به نام وقایع اتفاقیه نیز منتشر شد. امیر مشوق صنعتگران برای تولید کالاهای جدید بود تا به گفته او: کشور محتاج به طلب آن از ممالک خارجه نباشد (نامه‌های امیرکبیر و نوادرالامیر ص ۳۰۸ تا ۳۱۱). عملکرد امیر یک اتفاق گذرا نبود، در این دوران اندیشه‌های نوینی در کشور جوانه زد که در پی به ثمر رساندن برخی خواست‌های ملی همچون حکومت قانون، آزادی، استقلال و توسعه اقتصاد ملی بود و همین خواست‌ها، پشتوانه نهضت ترجمه شد. ضرورت ارتباط با مردم موجب گردید تا نویسندگان، نشر مغلوق و پیچیده اشرافی را که مخاطبان محدودی داشت، وانهند و به ساده نویسی روکنند. شاعران به مسائل ملی و میهنی پرداختند و اندیشه‌های نوین شکوفاتر شدند. این اندیشه‌های نو به واسطه روشنفکران و کسانی که از ترقیات جهان معاصر مطلع بودند و از طریق روزنامه‌ها و شبنامه‌ها و انجمن‌ها به میان مردم رفت و به انقلاب مشروطیت انجامید. اما با پیروزی انقلاب مشروطیت، دور به دست بورژوا-ملاکانی افتاد که خواست‌های محدودی از مشروطیت داشتند. حاکمان نرسیده به جای آنکه انقلاب را از طریق برآوردن نیازهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و اداری جامعه گسترش دهند و انجمن‌های مردمی را در شهرها تقویت کنند و از تشکیل چنین نهادهایی در روستاها حمایت نمایند، به تضعیف و اضمحلال انجمن‌های شهری و ممانعت از تشکیل انجمن‌های روستائی پرداختند و حتی اقتدار طبیعی انجمن‌های ولایتی و ایالتی را که نهادهای قانونی مشروطیت بودند، به انگیزه تقویت منافع خود، کاهش دادند. نمایندگان واقعی مردم

به گوشه انزوا خزیدند و دوباره دوله‌ها و سلطنه‌ها و در کل تاجر - زمین داران بانقلاب مشروطه‌خواهی به میدان آمدند. در چنین زمینه‌ای استعمارگران روس و انگلیس از شمال و جنوب با هم کنار آمدند و طبق قرارداد ۱۹۰۷ ایران را به سه قسمت شمال (روسیه) جنوب (انگلیس) و منطقه بیطرف میانی تقسیم کردند. سیاستمدارانی که فاقد پشتوانه مردمی بودند برای ماندن در حوزه قدرت خود را بسته به پسند روس یا انگلیس به آنان می‌فروختند. مبارزات وطن‌دوستانه‌ای همچون مخالفت و مبارزه با اولتیماتوم روسیه به ایران در آخرین روزهای سال ۱۳۲۹ هـ.ق، اعتراض به نقض بی‌طرفی ایران توسط روسها و انگلیسی‌ها در جنگ جهانی اول، تشکیل حکومت موقت ملی در کرمانشاه در سال ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴ هـ.ق، قیام افسران ژاندارمری و دموکرات‌های شیراز و مبارزات گروه‌هایی از مردم ولایت بوشهر علیه نظامیان انگلیسی به رهبری رئیس‌علی دلواری و شیخ حسین خان چاکوتاهی و زائر خضر خان اهرمی در همان سال، تشکیل کمیته مجازات، قیام آزادیخواهان و میهن‌دوستان گیلانی به نام نهضت جنگل و تشکیل جمهوری گیلان به رهبری میرزا کوچک خان، قیام‌های دوگانه شیخ محمد خیابانی در تبریز و چندین حرکت‌های انقلابی دیگر، به علت پراکندگی و نیز برزمینه یاس و بدبینی ناشی از شکست مشروطیت نه تنها پشتوانه کافی بدست نیاورند بلکه با شرارت ملاکان، حکومت مرکزی و در مواردی مثل سرکوبی قیام جنگل، با حمایت مستقیم قوای انگلیس از قوای دولتی شکست خوردند. در این میان شورش‌های کور در میان مردم سرخورده، عاصی و گرسنه، امنیت آن بخش از مردمراکه با وضع موجود کنار آمده بودند تهدید می‌کرد. با پیروزی انقلاب اکتبر قوای روسیه به فرمان دولت شوروی از ایران خارج شد و دولت شوروی تمام امتیازات استعماری و مطالبات مالی روسیه در ایران و تعهدات سنگین ایران در برابر روسیه را لغو کرد و تمام تاسیسات و سرمایه‌های دولت و اتباع روسیه را در ایران - در مجموع نزدیک به ۲۰۰ میلیون روبل - رایگان به ملت ایران بخشید و تمام آنها را در اختیار دولت ایران قرار داد (فصول ۸ تا ۱۲ قرارداد ایران و شوروی) و در برابر از دولت ایران تعهد گرفت که آنها را برای رفاه و سعادت ملت ایران به کارگیرد و هیچ یک را به دولت ثالث و یا اتباع دولت ثالثی واگذار نکند (فصل ۱۳ همان قرارداد). دولت‌های ایران و شوروی متعهد شدند که از تشکیل و استقرار گروه‌های مخالف هر یک در خاک خود ممانعت کنند (اصل ۵ قرارداد) و دولت شوروی نیز اختیار یافت که برای مقابله با دخالت‌های نظامی و سیاست‌های غاصبانه هر دولت ثالثی در ایران و همچنین برای دفع خطر دولت‌های ثالثی که خاک ایران را پایگاهی علیه دولت شوروی و متحدانش قرار دهد، پس از اخطار دولت شوروی و ناتوانی دولت ایران از دفع آن، نیروهایش را وارد ایران کرده و بلافاصله پس از دفع خطر، از ایران خارج شود (اصل ۶ همان قرارداد). این تعهدات با توجه به عملکرد دولت شوروی در برچیدن استعمار روسیه تزاری از ایران، با اصل همزیستی مسالمت‌آمیز و عدم دخالت در امور همسایگان مطابقت داشت اما گروه‌ها و کسانی از ایرانیان که سود خود را در توسعه منافع امپریالیسم می‌دیدند و یا از کارگزاران آن بودند، این تعهدات

را دستاویز تبلیغات ضد شوروی قرار دادند و برخی از آنان نظیر میرزا احمد خان قوام السلطنه حتی در صدد نقض مدلول قرار داد بر آمدند و خواستند که برخی از همان امتیازات را به کشور هائی همچون امریکا واگذار کنند. در همان زمان، کسانی که هیچ تعلق ملی نداشتند، به مخالفت با قرارداد دوستی ایران و شوروی برخاستند اما کسانی همچون ملک‌الشعرا بهار که تردیدی در گرایش‌های ملی او نیست، دولت شوروی و شخص لنین را ناجی ایران نامیدند (تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران ج ۱، ص ۲۷) و عارف قزوینی با چنین شعری از روابط جدید ایران و شوروی استقبال کرد.

ای لنین ای فرشته رحمت	قدمی رنجه کن تو بی زحمت
تخم چشم من آشیانه توست	پس کرم کن که خانه، خانه توست
یا خرابش بکن و یا آباد	رحمت حق به امتحان تو باد
بلشویک است خضر راه نجات	بر محمد آل او صلوات

در این اوضاع و احوال، انگلیس که نتوانسته بود با تحمیل قرار داد ۱۹۱۹ ایران را به کشور تحت الحمايه خود تبدیل کند، بدنبال کسی بود که بتواند با بی‌رحمی امنیت مورد نظر آنان را تأمین کرده و ایران را به پایگاه ضد شوروی تبدیل کند و با اصلاحاتی محدود و ابتر زمینه را برای بهره برداری استعماری بیشتر آماده نماید. در این جستجو ژنرال آبرون ساید به رضاخان رسید و با پسند و حمایت دولت انگلیس، رضاخان در مدار صعودی قدرت قرار گرفت. او در مسیر صعود ابتدا رییس دیویزیون قزاق و سپس وزیر جنگ شد و در سال ۱۳۰۲ به صدارت رسید و بالاخره در سال ۱۳۰۴ به پادشاهی دست یافت. در روند قدرت گرفتن رضاشاه، کودتای سوم اسفند که در سایه حضور نظامی انگلیس در ایران صورت گرفت نقطه عطفی برای آغاز تحریف و مثله کردن بقیه دستاوردهای مشروطیت شد. رضا خان قزاق، افسری بی سواد، خودپرست و شریر اما بسیار زیرک بود و می دانست که برای پیروزی بر حریفان و رقیبان و دست‌یابی به قدرت باید بر افکار مردم مسلط شد و خود را مدافع ترقی و خواسته‌های مردم معرفی نماید. از این جا بود که حکومت کودتا خود را در آغاز مخالف اشراف و هوادار مردم و ضداجنبی و چندی بعد حتی ضد سلطنت و هوادار جمهوری نشان داد. رضا خان خود را قهرمان ملی برخاسته از میان مردم و سازنده دولتی متمرکز و مدافع امنیت و استقلال و مخالف وابستگیان به استعمار انگلیس جا زد اما این گونه تبلیغات، تا زمانی که رضاخان جای خود را محکم کند، سودمند بود و در دراز مدت قابل دوام نبود. نمی شد با بورژوا ملاکان و دشمنان مردم در آمیخت و در عین حال مردم را با تبلیغات دولتی علیه اشراف برانگیخت. نمی شد متحد و نوکر انگلیس بود ولی ژست ضداجنبی گرفت. از این رو لازم بود که در این شیوه تبلیغاتی تغییراتی داده و اهداف دیگری را جانشین هدف‌های نخستین کرد. در این زمان، فاشیسم که همزمان با کودتای قزاقان از راه رسیده بود، برای مقاصد رضاخان کارساز شد و جای خالی را در نظام ایدئولوژیک

و تبلیغاتی او پر کرد و تغییر جهت تبلیغاتی آن را ممکن ساخت. برای سازماندهی رویکرد جدید فرهنگی بایستی به سرکوب تمام عیار و دیکتاتوری عریان در عرصه‌های مختلف می پرداخت.

مطبوعات و پهلوی اول

مطبوعات رکن چهارم قانون اساسی مشروطیت است. آزادی مطبوعات اصلی ضروری برای داشتن جامعه آزاد، شفاف و پویا است. مطابق اصل سیزدهم قانون اساسی و اصل بیستم متمم آن، مطبوعات حق داشتند در کار روشنگری آزادانه فعالیت کنند اما صاحبان قدرت به ویژه رضاخان و جانشینش با تفسیرها و تعبیرها از قانون اساسی و تغییرات تحریف آمیز در قوانین، عملاً مطبوعات مستقل را حذف کردند و فقط مجیزگویان اجازه عرض اندام یافتند. رضاخان پس از کودتا تمام توانش را برای تصرف کانون اصلی قدرت یعنی ارتش و سازماندهی دلخواه آن به کار می برد و در این راه از گفتگو با افراد مختلف اعم از خودی و بیگانه دریغ نکرد. او در کنار سازمان دادن و همراه کردن ارتش با خود با جدیت تمام سعی می کرد رفتار مطبوعات و مجلس را مطابق میل خود کند زیرا «تنها چیزی که همواره سردار سپه از آن می ترسید یکی از انتقاد در جراید و دیگری انتقاد در مجلس بود، جراید اقلیت را یکباره توقیف و از قلم آنها راحت شده بود. در مجلس هم که می خواستند انتقاد یا حمله شدیدی به او بنماید طرفدارانش با جار و جنجال نمی گذاشتند اقلیت حرف‌های خود را بزند» (تاریخ بیست ساله مکی، ج ۲، ص ۱۲۵)

رضاخان از دوران وزارت تا صدارت همواره مطبوعات را زیر نظر داشت و به محض آنکه از آنان عملی خلاف میل او سر می زد بسته به میزان خلاف از توقیف و شلاق و شکنجه و بازداشت غیرقانونی ارباب جراید تا قتل نویسندگان مطبوعات پیش می رفت. در پرونده رضاخان - پیش از رسیدن به پادشاهی - علاوه بر موارد متعدد از حبس و شلاق زدن مدیران جراید و توقیف نشریات، ترور شاعر وطن دوست میرزاده عشقی مدیر نشریه قرن بیستم و ترور ناموفق ملک الشعراء بهار مدیر نشریه نوبهار و قتل واعظ قزوینی مدیر نشریه رعد قزوین از موارد نمایان ترور های دولتی است که بطور وسیع در دوران رضاشاه انجام شد. کار رضاخان در سرکوب و محدود کردن جراید بدانجا کشید که در سال ۱۳۰۱ معتمدالتجار در بخشی از نطق خود در مجلس گفت: بدون مجوز جراید را می بندند و مدیران آنها را توقیف، حبس، تبعید و زجر می کنند و می زنند چرا؟ برای اینکه از کثرت ظلم و تعدی و انتخاب اشخاص بد سابقه برای مأموریت‌ها و اختلاس‌ها و هزار مظالم دیگر تنقید کرده و دولتیان را به راه راست دلالت و نصیحت می کنند.... از قانون اساسی که به غیر از لفظ و یک کتابچه مطبوع آنهم در کتابخانه‌ها و خانه‌ها عجتاً چیز دیگری نیست همان مطالبی که در ادوار فترت می شد، همان خلاف قانون‌ها که در آن اوقات می شد حالا هم می شوند (بهار، همان ج ۱، ص ۳۰).

در دوران پادشاهی رضاخان مجلس سه قانون راجع به مطبوعات از تصویب گذراند. دو قانون

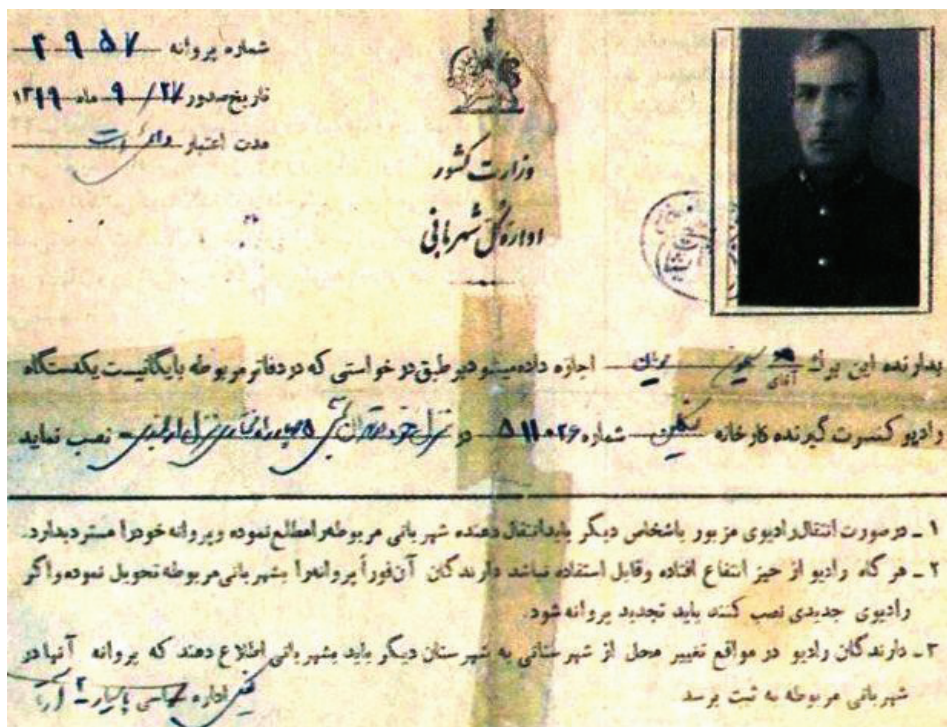
آن راجع به هیأت منصفه و قانون سوم درباره مقدمین علیه امنیت کشور و جلوگیری از اشاعه افکار کمونیستی بود. این قوانین فقط در کمیسیون عدلیه تصویب شده بودند حال آنکه مطابق اصل شانزدهم قانون اساسی، کلیه قوانین کشور باید به تصویب مجلس شورای ملی می رسید و طبق اصل سیزدهم، مذاکرات در آن باره نیز باید علنی برگزار می شد. این سه قانون عبارتند از: ۱. قانون هیأت منصفه (سال ۱۳۰۷) که نظارت مخالفین بر امور را کاهش داد. ۲. قانون هیأت منصفه (سال ۱۳۱۰) که دخالت هیأت منصفه را در تعیین مجازات لغو کرد و برخی جرائم مطبوعاتی را از شمول قانون مطبوعات خارج نمود و حوزه عمل انتقاد و منتقدین را محدودتر نمود و اختیارات وزیر دادگستری را در برخورد با مطبوعات منتقد افزایش داد. ۳. قانون مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکت که هدف اصلی آن مجازات مخالفان سلطنت و بویژه مخالفان رضاشاه و طرفداران افکار اشتراکی (کمونیستی) بود. وحشت از این قانون، کار انتقاد را بسیار دشوار می کرد تا آنجا که: نوشتن یک جمله حتی یک کلمه ولو هر چند بی‌غرضانه که نه به قصد تبلیغ باشد می توانست بهانه به پنهان پژوهان شهربانی بدهد و یکسال بلکه سه سال محکومیت بار آورد (ذاکر حسین، ص ۱۱۵). سانسور مطبوعات توسط شهربانی کار را به سانسور کلمات رسانید. مثلاً استفاده از کلمه کارگر ممنوع بود و به جای آن باید از واژه عمله استفاده می شد کار سانسور کلمات به آنجا کشید که وقتی یکی از مامورین سانسور، در یکی از روزنامه ها مصرع معروف «رضا به داده بده و ز جبین گره بگشای» را می بیند فوراً به مدیر روزنامه تعرض نموده و روی کلمه «رضا» خط می کشد و بالای آن می نویسد حسن و شعربدین صورت تغییر می کند «حسن به داده بده و ز جبین گره بگشای» در این مرحله کار از سانسور انتقادات می گذرد و مامورین شهربانی با تعرض به کسانی مثل ملک الشعرا بهار از آن ها می خواستند تا دست به کار مدح رضا شاه شوند و قول کمک مالی می دادند (ذاکر حسین، ص ۱۱۹).

رضا شاه در دوران پادشاهی خود کار مطبوعات را یکسره کرد و با نقض صریح قانون اساسی و متمم آن، ودر ادامه سرکوب و تبعید و شکنجه و کشتار مخالفان مطبوعاتی، به شهربانی اختیار داد تا بر خلاف همه اصول و مقررات قانونی، نوشته های مطبوعات (حتی آگهی ها تبلیغاتی) را قبل از انتشار بررسی و سانسور کند (ذاکر حسین، ص ۱۱۷). مطبوعات یکی از عوامل اصلی انتشار و انتقال فرهنگ هستند و زمینه برخورد افکار و رشد اندیشه ترقی خواهی رادر جامعه فراهم می آورند. اما رضا شاه کاری را در سانسور مطبوعات پیش برد که همچنان در تاریخ کشور بی سابقه است. دکتر خانلری در این باره گفته بود: نبودن آزادی و سانسور شدید مطبوعات در دوره دیکتاتوری گذشته به حدی بود که اشعار تغزلی را نیز شهربانی سانسور می کرد و اداره راهنمای روزنامه نگاری به شاعران دستور می داد که اشعار غم‌انگیز نسرایند. در آن دوران سیاه که اظهار خشنودی و رضایت اجباری از وظایف افراد ایرانی شمرده می شد و باصطلاح روزنامه های زمان همه وظیفه داشتند که نسبت به قائد بزرگوار خود ابراز احساسات کنند حتی عاشق از معشوق

حق ناخرسندی و گله نداشت به این سبب تحقیقات ادبی و تاریخی و آنچه به گذشته مربوط می‌شد آن هم به طریقی که حکم، قضاوت و نظری از طرف نویسنده اظهار نشود که با سیاست زمان ناسازگار باشد، سالم‌ترین کارها بود. همین قیود و مشکلات بتدریج ذوق هنر در ایرانیان را خاموش کرد و مجله مهر که چندی با قیود و اداره شهربانی و اداره راهنمایی روزنامه‌نگاری می‌ساخت آخر الامر در ۱۳۱۷ شمسی تعطیل گردید و مدت سه چهار سال تا بعد از شهریور ۱۳۲۰ مجله ادبی در سراسر ایران وجود نداشت و فقط مجله دولتی ایران امروز که مدیر آن مورد اعتماد شهربانی بود جانشین مجلات پرشور سابق شده ضمن چاپ عکس‌های تبلیغاتی بعضی از مقالات ادبی و اجتماعی را نیز با مراقبت بسیاری درج می‌کرد. پس از واقعه شهریور مجلات متعددی بوجود آمد (نخستین کنگره نویسندگان ایران، ص ۱۴۱)

گسترش اختناق به عرصه های شخصی و خصوصی مردم

محدودیت آزادی در دوران رضا شاه تا خصوصی ترین عرصه های زندگی ملت ایران گسترش یافت تا آن جا حتی که نامه های مردم را در اداره پست باز می کردند و می خواندند (روزنامه اطلاعات، س ۱۶، ش ۴۶۶۰، مورخ پنجشنبه ۳ مهر ۱۳۲۰، ص ۱۰۴). برای داشتن رادیو باید مجوز گرفته می شد.



و مردم برای رفتن به سفر در داخل کشور به ویژه شمال و مناطقی که در حوزه املاک اختصاصی رضا شاه قرار داشت باید مجوز دریافت می کردند و همین امر که آشکارا خلاف اصول مشروطیت بود (اصل چهاردهم متمم قانون اساسی) مرارت ها و مصائب فراوانی برای مردم به همراه داشت (روزنامه خاطرات عین السلطنه سالور، ص ۷۲۹۴ و ۷۷۳۵ عمیدی نوری، یادداشت های یک روزنامه نگار، ص ۳۶۲ - ۳۶۴، عبده، ص ۷۶ - ۷۷). خانه های مردم بویژه در شهر های بزرگ تحت کنترل بود و صاحبان خانه ها در باره مهمانی ها و تجمعات خانه هایشان ناگزیر از پاسخ گوئی به ماموران شهربانی بودند (عین السلطنه سالور، ص ۷۲۲۴).

نام بردن از شاه خطرناک بود و اگر کسی اسم شاه را بر زبان میآورد یقه اش را می چسبیدند که منظورت چه بود؟ و گاهی هر محمل که می خواستند به آن می بستند و راه دخلی برای مامورین بود (خاطرات و خطرات مخبر السلطنه هدایت، ص ۳۹۷). و قتیکه پای شاه به میان می آمد دیگر حق چون و چرا حتی برای وزیران هم وجود نداشت. به نوشته همو: در یکی از شب ها تیمورتاش قرارداد چراغ برق با بلژیکی ها را آورد به هیات که نخوانده پاراف شود که به عرض رسید تصویب فرموده اند (فرمول رایج) مساله قدری بی رویه به نظر آمد به داور گفتم من که نمی دانم در این قرارداد چه نوشته شده است شما می دانید باید اول شما پاراف کنید بعد من به اعتماد شما پاراف می کنم و چنین کردیم (همان، ص ۳۹۷) مخبر السلطنه خود کامگی رضا شاه را چنین تصویر می کند: هر مملکتی رژیم دارد و رژیم ما یک نفره است، عامه مغلوب مجلس مرعوب ناطقین ندای تثلیث در سر تا سر مملکت در انداختند که خدا-شاه- میهن (همان، ص ۴۳۴).

در زمان رضا شاه پوشیدن لباس محلی ممنوع شد و اگر چنین پوشاکی به چشم رضاشاه می آمد، فحاشی های رکیکی نثار می کرد و بر شدت عمل می افزود و ماموران امنیه و نظمی نیز در اجرای فرمان شاه به جان مردم افتاده و لباس های تنشان را که مطابق فرمان نبود، پاره می کردند (عین السلطنه سالور، ص ۷۶۵۱). به نوشته همو، در زمان رضا شاه برای نامگذاری خیابان ها و شهرها تنها چهار اسم پهلوی، رضا، سپه و شاپور بکار می آمد و اگر ماموران نظمی و امنیه اسامی سابق شهر ها و خیابان و میدان ها را از کسی می شنیدند، فوراً او را جریمه می کردند (همان، ص ۷۶۹۷ و ۷۶۹۸) و حتی شایع بود که هرکس به کلاه پهلوی بخنند جریمه می شود (همان، ص ۷۷۸۱).

ناسیونالیسم دروغین رضاشاه

رضاشاه بدنبال توجیه ایدئولوژیک رژیم استبدادی و غیرقانونی خود، از محمل های گوناگونی استفاده کرد تا به ساختار ناسیونالیسم جعلی خود سر و شکلی بدهد. این ناسیونالیسم جعلی که همراه با اوج گیری فاشیسم هیتلری در اروپا تقویت شد، ایرانیان را از نژاد برتر آریایی معرفی می کرد و کارش از اساس، بافتخارات موهوم و جعلیاتی بود که به مردگان نسبت می داد تا زندگان را فریب دهد

حال آنکه وطن پرستی و ناسیونالیسم ایرانی به کلی با آنچه که او در نظر داشت، متفاوت بود. از دوره بیداری تا پایان سلطنت، درحوزه قدرت حاکم سه نماینده برای ناسیونالیسم نجیب ایرانی داریم که عبارتند از امیرکبیر و مصدق و قانون اساسی مشروطه. در ناسیونالیسم ایرانی ترقی خواهی و میل به اعتلاء ایران در حرف و عمل وجود دارد. آنجا که با بیگانه مخالف است در حقیقت با غارت و سلطه گری آنها مخالف است و الا ناسیونالیسم ایرانی بیگانه ستیز نیست و مایل است با همه ملل در صلح و آرامش زندگی کند. اما ناسیونالیسم دروغین رضاشاهی برای بیرنگ کردن نقش مظالم طبقاتی و پاک کردن جای پای سلطه امپریالیسم به عرب ستیزی روی آورد و آن را در مرکز تبلیغات خود قرارداد. در این رابطه رضاشاه دو نهاد به ظاهر فرهنگی را مامور پی ریزی بنیان های ایدئولوژیک ناسیونالیسم دروغین خود کرد. یکی از این نهادها فرهنگستان و دیگری سازمان پرورش افکار بود.

فرهنگستان چگونه بود و چه کرد

نفس ایجاد فرهنگستان کار مفیدی است اما عملکرد آن بسیار مهم تر از ایجاد آن است. اگر چه این فرهنگستان با استفاده از تحصیل کردگان و فضیای قدیم و جدید و برآمده از دارالفنون کار خود را آغاز کرد اما در عمل به قول فروغی تبدیل به کارخانه لغت سازی شد و بسیاری از دانشمندان و ادیبان مثل اقبال آشتیانی، وحید دستگردی و... اعتقاد داشتند که لغات ساخته شده لغات شبه دساتیری و از نظر علمی معشوش و غلط است. از سوی دیگر لغات ساخته شده باید به تصویب رضاشاه می رسید که به قول عین السلطنه سالور به زحمت قادر به امضاء بود و در یک سطر نوشته، چند غلط املائی داشت. این مسئله موجب شد که کم کم افراد فاضل از فرهنگستان فاصله گرفتند و فروغی که خود اولین رییس فرهنگستان بود از این مقام استعفا کرد. در این وضعیت فرهنگستان هیاتی بود مرکب از چند نفر اعضای ناجور و غالب بی سواد (مخبر السلطنه هدایت، ص ۴۱۱).

پس از رفتن رضاشاه از ایران، ادیبانی که خود طرفدار رضا شاه بودند جرات پیدا کردند و به افشا مطالبی حول مسئله فرهنگستان پرداختند. فروغی در طی مقالاتی به نحو محافظه کارانه ای به انتقاد از عملکرد فرهنگستان پرداخت و گفت: فرهنگستان هنوز کودک است (فروغی، ج ۱، ص ۱۰۲) و آرزو داشت که این کودک بزرگ شود. اما بعد از شهریور ۱۳۲۰ عباس اقبال آشتیانی تاکید کرد که این کودک در راه خلاف گام برداشته و به مقصد بزرگی نرسیده است. او در مجله یادگار نوشت: بنده از کسانی هستم که ندانسته و نخوابسته به عضویت مجمعی که بنای آن بر لغت سازی بوده و یکی از همان لغات همین کلمه «فرهنگستان» است، انتخاب شده ام ولی چون از ابتدا با این اساس مخالف بوده ام به ندرت در جلسات آن شرکت کرده ام و هر وقت هم که آنجا حاضر شده ام بدون عصبانیت و ملالت جلسه را ترک نگفتم ام و در جایی از مقاله اش سایه حمایت دیکتاتور را بر سر غلط کاری های فرهنگستان اینگونه بر ملا می کند: حتی برای آنکه امثال نگارنده جسارت مخالفت نداشته باشد.

کار را به جایی کشاندند که لغات مصوب فرهنگستان را به صحنه ملوکانه موشح سازند تا کسی جرات مخالفت نکند (مجله یادگار سال اول، شماره ۶)

کار انتقاد و افشای فرهنگستان به جایی رسیده بود که عیسی صدیق (صدیق اعلم) وزیر فرهنگ وقت و معاون فرهنگستان پس از رفتن رضاشاه طی بخشنامه ای که عباس اقبال آن را توبه نامه خواند، از مواضع گذشته فرهنگستان عقب نشینی کرد. عباس اقبال در نقد این بخشنامه در همان مقاله چنین نوشت: اولیای وزارت فرهنگ ما اخیراً دستوری یا باصطلاح فرهنگستان بخشنامه‌ای بامضای آقای دکتر صدیق وزیر فرهنگ و معاون فرهنگستان صادر کرده‌اند در باب لغات ریاضی که در کتب درسی جدید واره شده و باعث اشکال فهم مطالب و موجب هرج و مرج در کار تدریس گردیده است. این «بخشنامه» را اگر «توبه نامه» بخوانیم بی‌مورد و بیجا نیست زیرا که در آن پس از ذکر چند مثال بسیار مضحک از حالت خودسری و هرجی و مرجی که در امر ساختن لغات و استعمال اصطلاحات تازه و بی‌معنی پیش آمده چنین مذکور است: «بجهاث مذکور در فوق، فرهنگستان ایران در ضمن تجدید نظری که در معادل‌های مصوب و تعیین طرز استعمال صحیح و جدا کردن آنها از مشتقات و معادل‌های ناصواب رایج در خارج بعمل می‌آورد از لحاظ فوریت و اهمیت موضوع در مورد کتب ریاضی تصمیم گرفت که لغات و اصطلاحات علوم ریاضی که سابقه در زبان فارسی دارد و اخیراً لغات جدیدی بجای آنها بکار برده شده است کمافی‌السابق معمول و مجرا گردد. (مجله یادگار سال اول، شماره ۶)

رضاشاه فرهنگستان را به تقلید از آکادمی فرانسه تاسیس کرد (مخبر السلطنه هدایت، ص ۴۱۱) اما بر خلاف روح واقعی فرهنگستان، آنرا به ابزاری در جهت ایدئولوژی ایران خواهی کاذب و عرب ستیز تبدیل نمود که بطور کلی آبخور آن جهالت وسیع نسبت به ارتباط عمیق و تاریخی زبان‌های فارسی و عربی بود. اما گویا برای ناسیونالیسم دروغین رضاشاه وجود چنین دشمن فرضی امری ضروری بود تا از نفرت ضد استعماری و ضد امپریالیستی مردم بکاهد.

سازمان پرورش افکار

با اوجگیری سرکوب و اختناق در نیمه دوم سلطنت رضا شاه، سازمان پرورش افکار عمومی تشکیل شد. هدف از تشکیل این سازمان تقویت ساختار ایدئولوژی شبه فاشیستی رضاشاهی بر اساس سازمان‌های تبلیغاتی آلمان فاشیستی و ایتالیایی موسوم‌لینی بود و برای شکل دهی شخصیت فردی و اجتماعی مردم مطابق الگوهای مورد نظر رضاشاه فعالیت می‌کرد. **ملک الشعرای بهار درد پیاچه تاریخ مختصر احزاب سیاسی از «عهد پرورش افکار» به عنوان «خونبارترین ساعات عصر پهلوی» (ص: ید) نام برده و در این جمله کوتاه و موجز، ماهیت و کارکرد فاشیستی این سازمان به ظاهر فرهنگی را افشا کرده است.** این سازمان بطور کلی، شاه پرستی را در مرکز تبلیغات خود قرار داده بود

و همانگونه که حسین معتمدی از اعضای این سازمان در سخنرانی خود به تاریخ ۲۲/۷/۱۳۱۷ گفته بود، شاه پرستی بزرگترین پایه ایست که عظمت کشور بر آن قرار دارد (علی اکبر مسگر، شماره ۳، ص ۵۳۶). این سازمان و کمیسیون های ششگانه اش بنام های کمیسیون سخنرانی، رادیو، تدوین کتب درسی، موسیقی و مطبوعات، پس از فرار رضاشاه همچون خانه شنی فرو ریخت و هیچ کس دیگر هیچ اشاره ای به آن نکرد.

رژیم پهلوی و تحریف شاهنامه

رضا شاه ابتدا به توصیه کارگزاران فرهنگی خود در سال ۱۳۱۳ اقدام به برگزاری جشن های هزاره فردوسی کرد تا زمینه پذیرش تحریفات در شاهنامه را آماده کند. تحریف شاهنامه و بدل کردن آن به حربه ای در نبرد ایدئولوژیک، یکی از ترندهایی بود که با دستیاری قلم به مزدان و عالمان مرعوب برای توجیه دیکتاتوری و سیستم شبه فاشیستی او انجام گرفت. این پدیده از سرانفاق نبود بلکه اوضاع واحوال خارجی نیز همراه او بود. تشکیل حزب های فاشیستی در آلمان و ایتالیا، با کودتای سوم اسفند و اعتلای رضا خان (۱۹۲۵ - ۱۹۲۱م) هم زمان است با کودتا و اعتلای موسولینی در ایتالیا (۱۹۲۶ - ۱۹۲۲م) و سال اعلام سلطنت رضا خان نیز با انتشار کتاب «نبرد من» هیتلر هم زمان است. اندیشه گران حکومت رضاخانی از فرصت پیدایش فاشیسم و موج عظیم تبلیغاتی آن که در سراسر جهان گسترش یافته بود، استفاده کردند و مفاهیم همان حکومت نظیر حکومت پیشوا و نظامی گری و برتری نژادی و غیره را به کار گرفتند و در همین رابطه پای شاهنامه ی فردوسی را که بظاهر نزدیکی ها و شباهت هائی با برخی از تصورات آنان داشت، به میان آوردند. حال آنکه در سرتاسر شاهنامه، اکثریت قریب به اتفاق شاهان به خاطر حماقت، دنائت و قدرت طلبی مورد انتقاد قرار دارند و به قول خود فردوسی، کتاب شاهنامه

ستمنامه عزل شاهان بود که درد دل بی گناهان بود

تحریف آشکار و مستقیم شاهنامه

شاهنامه اثری است که در آن صدها «پرسناز» وارد صحنه می شوند و روشن است که نظریات پرسنازهای گوناگون با هم متفاوت و چه بسا متضاد است. چنین امری بسیار طبیعی و ابتدایی و بدیهی است. مهم این است که خواننده از میان پرسنازها سخنگوی نویسنده را بشناسد و ببیند که کدام یک از گفته های متفاوت یا متناقض، بیانگر واقعی نویسنده است. و گرنه از روی هراثر هنری می توان انواع عقاید را اثبات کرد و بدترین و منحرف ترین نظریات را به بهترین و مترقی ترین نویسندگان نسبت داد. گردانندگان تبلیغات دربار پهلوی ایباتی از شاهنامه را در وزارتخانه ها و مطبوعات و رادیو... می آوردند که به طور عمده از مواضع جداگانه شاهنامه جدا شده و «مونتاژ» می گردید. تازه به همین

اندازه نیز قانع نبودند و هرچند گاه بیتی و مصرعی با وزن شاهنامه و در تائید جهان بینی خویش می افزودند و به فردوسی می بستند. ملک الشعرای بهار از نخستین رجال با صلاحیت ادبی است که به این تبهکاری ها اعتراض کرد. او نوشت: «این او خرابزهم تصرفاتی در اشعار فردوسی شده و می شود. از قضا در نسخه شماره سوم و چهارم مجله آینده در صفحه ۱۸۲ شش بیت از شاهنامه دیدم که هر کدام را از یک جای شاهنامه برداشته اند و تصحیفی در آنها شده. یک مصرع زیادی به آن افزوده و یک مصرع کاسته اند و درجراید و مدارس آن ها را می خوانند و یاد می دهند...» اولاً این اشعار هر یک از یک جای شاهنامه است، ثانیاً بعضی از آنها قطعه است، ثالثاً برخی را مسخ کرده اند...» یکی از مشهورترین ابیات جعلی که در دوران پهلوی به شاهنامه اضافه شده، چنین است:

چو ایران نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد.

همانگونه که ملک الشعرا بهار تصریح کرده، چنین بیتی در شاهنامه دیده نمی شود و تنها بیتی که مصرع اول آن شبیه این بیت باشد مربوط به مکالمه هجیر و سهراب است در داستان رستم و سهراب:

چو گودرز و هفتاد پورگزین همه نامداران ایران زمین

نباشد به ایران تن من مباد چنین دارم از موبد پاک یاد

ملک الشعرای بهار پس از چنین اشاراتی، با تعجب و نگرانی می پرسد:

«راستی مصرع «بدین بوم و بر زنده یک تن مباد» از کجا پیدا شده؟ چه کسی این مصرع را بر این قطعه افزوده؟ عجیب است که این شعرطوری در تهران شایع شده که در قائمه مجسمه فردوسی هم نقاری گردیده و بر هر زبانی روان است. (بهار، فردوسی نامه، ص ۱۵۶)»

و از همه آنها چند قطعه و سرود به ظاهر ملی - میهنی ساختند. آنان اشعاری را که مثلاً از دهان سربازان افراسیاب برای تحریک او به جنگ علیه رستم بیرون آمده بود، به ایرانیان بستند و یا ابیات مشابهی جعل کردند و در ضمن برخی داستان های ایرانیان و شاهان ایران قرار دادند. نظیر سرود «میهن» و سرود «یا مرگ یا وطن» آندسته از ابیات شاهنامه که در این گونه سرودها بکار آمده اند، در متن اصلی، کارکرد دیگری دارند و حتی خطابی است که مخالفان ایران بیان داشته اند و در کنار این مونتازهای زنده ابیاتی جعلی قرار دارد که به سرودها خصلت شبه فاشیستی و جنگ طلبانه و نژاد پرستانه می بخشد.

یکی از شیوه سوء استفاده از شاهنامه ایجاد محیط ویژه ای پیرامون آن است. به علت بی خبری مردم ایران، مقامات حاکم تا آنجا که توانستند حرف های معینی را بین مردم اشاعه دادند و آنقدر آنها تکرار کردند که به صورت بدیهیات در آمدند. کار محیط سازی، گاه بسیار مبتذل انجام می شد. مثلاً روزنامه های درباری هر روز عنوان های درشتی نظیر «شاه و شاهنامه»، «پهلوی در شاهنامه»، «تا سایه شاه بر سر ایرانیان می بود، ایران نیز از هجوم آشوب ها و ناگواری ها برکنار بود...» و صدها نظیر آن را منتشر کرده و صفحاتی را از ابیات گسیخته شاهنامه پرمی کردند تا شاید مردم ساده را که فرصت مطالعه

کامل شاهنامه و حتی مطالعه آن ابیات گسیخته و درک معنای آن را ندارند، تحت تاثیر بگیرند. این شیوه زشت بویژه در مورد شاهنامه فردوسی وسیعا به کار گرفته می شد. تا آنجا که مجتبی مینوی هم به این مسئله اعتراض کرد (فردوسی و ادبیات حماسی، ص ۱۶۶ - ۱۶۷) در زمان محمد رضا شاه تبهکاری ضد شاهنامه گسترش بیش تری یافت. چندین موسسه ی مجهز درباری - دولتی پرهزینه مامور شدند که این تبهکاری را به طور سامانمند اعمال کنند و تا آنجا پیش بروند که اشعاری همانند شاهنامه در ستایش محمدرضا شاه انتشار دهند.

چو کودک لب از شیر مادر بشست
محمد رضا شاه گوید نخست
اگر همدم شه بود فرهی
فرح زاید از فر شاهنشهی
شهنشاه بانوی فرخ نژاد
که شاهنشش تاج بر سر نهاد
به سرتاسر گیتی از غرب و شرق
درخشید فرش به کردار برق !!
این تبلیغات مبتذل درباری طی ده ها سال در جهت «شاه پرست» و «نژادپرست» کردن مردم به جایی نرسید و نتوانست مانع از سقوط محتوم فساد و استبداد شود.

شعر، داستان نویسی و نمایش در دوران رضا شاه

شعر در ایران جایگاه بسیار ویژه ای دارد. بخش عمده و تعیین کننده فرهنگ ما در قالب شعر مکتوب شده است و در دورانی که اکثریت جامعه بی سواد بودند و صنعت چاپ وجود نداشت. و کتابت و نوشته در اختیار همه نبود، شعر بهترین امکان برای انتقال شفاهی فرهنگ و اندیشه بود، زیرا داشتن وزن و قافیه در شعر به بهترین وجهی امکان تداعی، به خاطر سپردن و انتقال مطالب را فراهم می کرد. در ابتدا مامن عمده شاعران، دربار شاهان، امیران و بزرگان قدرتمند بود. تا قاصیدی چون داغگاه فرخی در اوج فرم و زیبایی - به امید صله پادشاه - پدید آید و بعدها کسانی چون ظهیر فاریابی چنین به مداحی زبان بگشایند:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای
تابوسه بررکاب قزل ارسلان زند
و سعدی اهل مدارا در مخالفت با این همه چاپلوسی بگوید:
چه حاجت که نه کرسی آسمان
مگوپای عزت بر افلاک نه
بگو روی اخلاص بر خاک نه
و نشان داد که کمابیش باناصر خسرو موافق است که گفته بود:

من آنم که در پای خوکان نریزم
مر این گوهری در پاک دری را
در گذشته شاعران بزرگ عمدتا شعر را به خانقاه بردند و در موارد بسیاری در قالب شعرهای عارفانه بامضامین اجتماعی درآمیختند و بیش از گذشته در کنار مردم قرار گرفتند. جلای وطن شعر و شاعران به هند و پیدایی سبک هندی و بعد دوران ادبی موسوم به بازگشت جایگاه اجتماعی شعر را

چندان بالا نبرد. اما در عصر بیداری و دوران مشروطیت تا پایان دوره رضاشاه شاعرانی چون علی اکبر دهخدا، اشرف الدین گیلانی (نسیم شمال)، شیخ رئیس قاجار، میرزا علی اکبر صابر، میرزاده عشقی، عارف قزوینی، ایرج میرزا، ملک الشعرا بهار، فرخی یزدی، ابوالقاسم لاهوتی، پروین اعتصامی.... در میدان سخنوری به مقابله با جهل و بیداد برخاستند.



ویژگی اصلی در دوره بیداری و مشروطیت، جهت گیری آرمانی شاعران، دفاع از قانون گرایی و حکومت پارلمانی، آزادی سیاسی و پیشرفت اقتصادی و استقلال ملی، عدالت اجتماعی و مبارزه با جهل و فساد بود اما در دوره‌ای که رضاشاه مشروطیت را به مسلخ دیکتاتوری کشانید این شاعران در مقابل او قرار گرفتند و کار این مقابله به آنجا می‌کشید که میرزاده عشقی توسط عوامل رضاخان ترور شد و تقی رفعت که هم سنگرخیبانی بود و عده ای او را از بنیان گزاران شعر نو می‌دانند پس از شکست خیابانی در سنین جوانی خودکشی کرد و اشرف الدین گیلانی را که شعرش در بین مردم عادی طرفداران بسیار داشت، با تهمت جنون در تیمارستان محبوس کردند و شاعر بزرگ مردمی عارف قزوینی را وادار به انزوای خود خواسته شد و فرخی یزدی را به دستور رضا شاه در زندان خفه کردند. میرزا یحیی واعظ قزوینی مدیر نشریه رعد قزوین که شباهت بسیاری به ملک الشعرا بهار داشت در برنامه ترور بهار، به اشتباه به جای او کشته شد و ملک الشعرا بهار که از ترور جان سالم بدر برده بود، در آغاز سلطنت رضاشاه به تبعید رفت و پس از سالها تبعید برای تدریس در دانشگاه تهران، فراخوانده شد و بالاخره زیر فشارهای روانی که با خطر مرگ همراه بود با توصیه اهالی سرسپرده فرهنگ، قصیده در مدح رضاشاه گفت. این مداحی پیش از آنکه ننگی بر دامن این شاعر بزرگ باشد، ننگی بر دامن رضاشاه بود که با زورگوئی و قلدری، سنت اعتراف اجباری یا به قول فردوسی، محضر نوشتن دوره ضحاک را تکرار کرد.

دردوره رضا شاه شاعران و نویسندگانی جان به در بردند که یابه گوشه انزوا خزیدند و یابه عرصه های دیگری مثل تصحیح متون کهن و یا همراه پوردادود به تحقیق در زبان های باستانی روی آوردند. به گفته دکتر خانلری: در دوره حکومت دیکتاتوری تنها رشته‌ای از ادبیات که مورد اعتنا قرار گرفت و ترقی کرد تحقیقات تاریخی و تتبعات ادبی بود. این امر چند علت داشت: یکی آن که حکومت وقت

برای تظاهر به وطن‌پرستی تحقیق در تاریخ گذشته و ذکر مفاخر ملی را که موجب سرگرمی ملت است و او را از توجه به حال و آینده باز می‌دارد لازم می‌دانست و تشویق می‌کرد. دیگر آن که فشار پلیس ذوق ابداع و ایجاز را که در آزادی پرورش می‌یابد کشته بود و ناچار اکثر اهل ادب به کار بی‌ضرر و بی‌خطر که تحقیقات تاریخی و تتبعات ادبی بود می‌پرداختند. این رشته نیز مسلماً سودمند و لازم است و مخصوصاً برای ملتی مانند ایرانیان که ادبیات قدیم ایشان تا این حد عالی و درخشان است و بدبختانه آن را چنان که باید درست نمی‌شناختند بسیار باید مورد توجه قرار گیرد، اما به دو شرط اولاً توجه به این رشته به حدی نباشد که مانع پیشرفت فنون ادبی دیگر گردد. ادبیات زنده است که نشانه حیات و بقای قومی است و مفاخر ادبی گذشته به تنهایی کافی نیست که ضامن بقای ملتی باشد، ثانیاً تحقیقات ادبی و تاریخی در صورتی مفید خواهد بود که با موازین جدید دنیای امروز سنجیده شود و مورد انتقاد و مقایسه و استنتاج قرار گیرد (نخستین کنگره نویسندگان ایران ص ۱۷۲)



در این دوران بسیاری از شاعران و نویسندگان نظیر علی دشتی و مطیع الدوله حجازی و... مشغول چاپلوسی و آستانبوسی دیکتاتور شدند اما یک زن قهرمان و آزادی خواه، درفش فریادهای فروخورده مردم را با بانگی رسا در میدان سخنوری برافراشت و اشعاری سرود که برخی از آنان نظیر منظومه «صاعقه اغنیا» بیانیه افشاگری مظالم رضاشاهی و مفاسد دوران حکومت اوست :

کای پسر، این پیشه پس از من تراست
صاعقه در موسم خرم، بلاست
صاعقه ما ستم اغنیاست
زحمت ما زحمت بی مدعاست
آنچه رعیت شنود، ناسزاست
زارع بدبخت، مگر چارپاست
قصه زور است، نه کار قضاست
زان، ستم و جور و تعدی رواست
بر صفت غله که در آسیاست
فکر بزرگان، همه آز و هوی ست
خدمت این قوم، به روی و ریاست
درد فقیر، ای پسرک، بی دواست
دولت حکام، ز غصب و رباست

برزگری پند به فرزند داد
تجربه می بایدت اول، نه کار
گفت چنین، کای پدر نیک رای
حاصل ما را، دگران می‌برند
در عوض رنج و سزای عمل
چند شود بارکش این و آن
پیر جهان‌دیده بخندید کاین
مردمی و عدل و مساوات نیست
گشت حق کارگران پایمال
پیش که مظلوم برد داوری
رشوه نه ما را، که بقاضی دهیم
نبض تهی دست نگیرد طیب
مردم این محکمه، اهریمنند

آنکه سحر، حامی شرع است و دین اشک یتیمان‌ش، گه شب غذاست
 خون بسی پیرزنان خورده‌است آنکه بچشم من و تو، پارساست
 تیره‌دلان را چه غم از تیرگیست بی خبران را، چه خبر از خداست
 داستان نویسی ایران نیز در این دوران چنین سرگذشتی داشته و قصه پردازان برای مصونیت خود و پرهیز از پرس و جوهای ماموران نظمی، توجه خود معطوف به اموری سطحی و غیر اجتماعی کردند و از سیاست تا آنجا که توانستند، دور شدند. به طور کلی در ادبیات سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۰۰، انتقاد اجتماعی ادبیات مشروطه جای خود را به خرده گیری از اخلاقیات ناپسند فردی می‌دهد و میهن پرستی گذشته گرا جایگزین میهن دوستی پیشرو می‌شود. فشار سانسور از رشد داستان نویسی ایران جلوگیری می‌کند و درون گرایی‌های رمانتیک و حزن آلود جای گزارشگری خشمناک و طنزآمیز داستان‌های دروهی مشروطه را می‌گیرد. آثار پدید آمده در این روزگار، لحنی غمگانه و فضایی گرفته و تاریک دارند. آدم‌ها به حدی تنها و غریب زده‌اند که گویی حتا عشق و شفقت نیز نمی‌تواند آنان را از تنگنا برهاند. بدبینی نسبت به زندگی گاه به قدری شدت می‌یابد که به صورت شوقی مفرط به مگر تجلی می‌یابد. نویسنده دوران مشروطه می‌دید که اثرش تأثیری عملی در حرکت‌های جامعه دارد. اما روشنفکر دوره‌ی دیکتاتوری سیاه بیست ساله که دستش از هر گونه فایده بخشی و حضور اجتماعی بریده شده است، به درون می‌پردازد تا ضمن فاصله گرفتن از واقعیت موجود، آن را مورد سؤال و تردید قرار دهد. او که منزلت و قدرت تأثیرگذاری نویسنده‌ی دوره‌ی مشروطه را از دست داده، منزوی می‌شود و حدیث نفس‌هایی از نظرگاه روایتگری حساس و مطرود می‌نویسد. احساس بیهودگی به آثارش لحنی تلخ و اندوه زده می‌دهد و در زندگی شخصی به سوی گمگشتگی روحی و خودکشی می‌راندش: رضا کمال شهرزاد (نمایشنامه نویس، ۱۳۱۶-۱۲۷۷)، جهانگیر جلیلی و صادق هدایت از چهره‌های ادبی مشهوری بودند که در این دوره دست به خودکشی زدند (عابدینی ص ۱۲۴ و ۱۲۵)

سانسور و موسیقی در دوران رضا شاه

در دوران رضاشاه، سانسور هنری، نصیب موسیقی نیز شده بود و از جمله دو صفحه گرامافون از ترانه های قمر الملوک وزیری به شماره های AX۳۷۹ و AX۳۸۵ که در سال ۱۳۰۵ با اشعار میرزاده عشقی و عارف قزوینی پر شده بود، غیر قانونی اعلام شده و توسط پلیس از صفحه فروشی‌ها جمع گردید (آقامحسینی، ص ۲۷۵). در پی گسترش صنعت صفحه پرکنی در سال ۱۳۰۷ به پیشنهاد رییس کل شهربانی سرتیپ محمد درگاهی، نظام نامه ای برای ضبط صفحه موسیقی تهیه شد و در ۱۶ اردیبهشت همانسال به تصویب هیات وزیران رسید. همزمان با اوج گیری اختناق و تصویب قانون مقدمین علیه امنیت کشور که ده سال زندان را برای دارندگان مرام اشتراکی در نظر گرفته بود، در ۲۶ تیر ۱۳۱۰ نیز مقررات ورود صفحه موسیقی در هیات دولت تصویب و در ۲۷ تیر به شهربانی ابلاغ

شد. این مقررات برای کنترل شعر خوانده شده در صفحه گرامافون بود. بر اساس اسناد موجود در اول آبان ۱۳۱۶ درگمرک آستارا درمرز شوروی نزد سه مسافر سی عدد صفحه گرامافون کشف شد. این صفحه هاباحضور نماینده گمرک، نماینده شهربانی و صاحبان صفحه ها بررسی شد و هفت عدد از آنها به لحاظ سیاسی مضر تشخیص داده و به نماینده شهربانی تحویل گردید (آقامحسینی، ص ۲۷۷). جالب اینجاست که بررسی و سانسور آثار موسیقی نه توسط نهادهای فرهنگی بلکه توسط پلیس انجام می شد. البته در سال ۱۳۱۵ بخش انطباعات وزارت معارف خواستار دخالت وزارت معارف در صنعت ضبط می شود که البته هیچ سندی درمورد پذیرش این تقاضا وجود ندارد.

تئاتر در دوره رضا شاه

به نوشته خانلری: از آغاز مشروطه آزادیخواهان به ترویج فن تئاتر که یکی از بهترین وسائل برای انتقاد اجتماعی است همت گماشتند» (نخستین کنگره نویسندگان ایران ص ۱۶۷) اما این هنر در دوران رضاشاه سرگذشت دیگری یافت، زیرا: در دوره حکومت دیکتاتوری هنرستان هنرپیشگی تشکیل دادند اما سانسور شدید پلیس واغراض نگذاشت که این موسسه چنانکه باید مفید واقع شود. در مجالس پرورش افکار لطیفه های لوس نمایش می دادند که چندان به ایجاد ذوق در تماشاگران و پیشرفت فن تئاتر کمکی نکرد (همان ص ۱۶۸) و در هزاره فردوسی (۱۳۱۳) چند نمایشنامه با اقتباس از شاهنامه اجرا شد که با دخل و تصرف هائی در گفتارهای شاهنامه همراه بود (همان ص، ۱۶۹). هنر تاتر ایران تنها پس از سقوط سلطنت رضاشاه جانی گرفت و به همت هنرمند بزرگ عبدالحسین نوشین جهات جدیدی یافت. خانلری در همین باره می نویسد که: از جمله کسانی که در فن تئاتر کوشش کرده اند عبدالحسین نوشین را باید نام برد. این هنرپیشه زبردست که عاشق فن خویش است در اروپا این فن را مشتاقانه آموخته است. نمایشنامه های «مردم» اقتباس از «توپاز» مارسسل پانیول و «ولپن» را که خود به استادی تمام به فارسی اقتباس و ترجمه کرده بود چندبار به معرض نمایش گذاشته و شهرت و رواجی بیمانند یافته است. دیگر از آثار او ترجمه اتللو شکسپیر و پرنده آبی مترلینگ است. نوشین در اصلاح بیان نمایش که اغلب ساختگی و غیرطبیعی بود خدمت بزرگی انجام داده است. گروهی از بازیگران زبردست پرورده او هستند. در نمایش نامه هایی که او اداره می کند با وجود عدم وسایل و مشکلات فراوان، کمالی هست که هنردوستان را شیفته می کند (همان ص ۱۷۰)

رضا شاه و مجلس به روایت اسناد

همانطور که گفتیم کودتای رضا شاه علیه دستاوردهای مشروطیت باریکاری تمام صورت گرفت. او دستاورد های مشروطیت را از نظر شکلی نفی نکرد بلکه از محتوا تهی کرد و به صورت پوسته ای بی مغز در خدمت منافع مالی - سیاسی شخص خود درآورد. مهم ترین نهادی که از محتوای واقعی اش به عنوان مرکز نمایندگان ملت تهی شد مجلس شورای ملی بود. روش کار او بدین ترتیب بود که ((بر اساس

قانون، اعضاء کمیسیون انتخاباتی راحکام وفرمانداران برمی گزیدند و این روند با توجه به انتصاب روزافزون افراد نظامی وسایرگماشتگان وعوامل سردار سپه به جای غیر نظامیان درسراسر کشور، به آنان امکان می داد تا آراء اشخاصی را که «نامطلوب» شمرده می شدند باطل ساخته ویا به نحو دلخواه تغییر دهند. بنا براین رضاخان نمایندگان را انتخاب می کرد و از این طریق مجلس رابه عنوان تشکل حامیان خود حفظ می کرد. دکتر محمد مصدق قبل پایان دوره ششم هنگام طرح لایحه اعتبار انتخابات گفت «برای رضای خدا از هزینه یکصد هزار تومان پول مردم فقیر صرف نظر کنید و از همین الان یکصدوسی حکم انتصاب برای وکلای دوره هفتم حاضر کرده و تحویل آنان بدهید. بدین وسیله کشور را از این دغل بازی، دروغ وریاکاری نجات بدهید. مدرس هم پس از پایان انتخابات به انجمن هیات نظارت مراجعه کرده ومی گوید: دردوره سابق من وکیل اول تهران ودارای بیش از ده هزار رای بودم، چطور شد که در این دوره یک رای هم نداشتم. برفرض که مردم به من رای ندادند آن یک رای که خودم درصندوق انداختم کجاست؟!». ماخذ آئینه عبرت-سیف پوربه کوشش دهباشی) اسناد زیر که به عنوان نمونه ارایه می شود نشان دهنده دخالت آشکار پهلوی اول از زمان وزارت تاپادشاهی است واحتیاج به توضیح اضافی در مورد فرمایشی بودن مجلس ندارد. ماخذ اسناد ذیل فصلنامه پیام بهارستان-فصلنامه اسناد، مطبوعات ومتون ویژه نامه تاریخ مجلس شمار ۱۴/۲ ضمیمه ۱۰ زمستان ۸۹ است.

سند ۱ - دستور برای انتخاب شدن فرد مورد نظر

از تهران

ایالت جلیله فارس، در تعقیب تلگرافات سابق، مقتضی است قدغن فرمایید که در انتخابات «نویخت» از بوشهر مساعدت نشود. «حکمت» (میرزارضاخان حکمت ملقب به سردار فارخر) هم که جزء کاندید(های) شهر شیراز است، از جهرم بفرمایید بشود. راجع به ضیاء الواعظین(سید ابراهیم ضیاء قشقایی) بایستی هر طور است اقدامی بفرمایید که از انتخاب مشارالیه جلوگیری به عمل بیاید. فرمانده کل قشون رضا

به نوشته سیاوش شوهانی که این اسناد را در مقاله خود ارایه کرده است: در تلگراف دیگری مورخ ۳ سرطان ۱۳۰۲ در همین رابطه رضاخان به ایالت فارس دستور می دهد که به جای سید ابراهیم ضیاء قشقایی وضیاء الادبا(نماینده دوره چارم از شیراز) باید حاج آقا و سلطان العلما(حاج سید حمدسلطانی نماینده دوره پنجم از شیراز) انتخاب شوند» والا خاتمه خوشی ندارد» و با وجود جوابیه والی فارس مبنی بر اینکه «انتخابات خاتمه یافته... و هیچگونه اقدامی میسر نیست» افراد مذکور به مجلس راه یافتند.

سند ۲ - انتخابات مجلس موسسان برای تغییر سلطنت متحد المال

در این موقع که برای مجلس موسسان، نمایندگان انتخاب و اعزام می‌شوند، مقتضی است در کلیه نقاط، مراقبت کامل به عمل آید که از اشخاص ذیل هیچ کدام انتخاب نشوند: مشیرالدوله، مومن الملک، مستوفی الممالک، تقی زاده، میرزا حسن خان علائی، مصدق السلطنه، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، ملک الشعراء، نصرالدوله، عباس میرزا لشکر، محمدولی میرزا، سید حسن مدرس، حاجی میرزا عبدالوهاب همدانی، آقا میرزا مصطفی بهبهانی، زعیم، حاج میرزا احمدخان اتابکی، مشیر معظم، سرکشیک زاده، میرزا سید احمد بهبهانی، سید حسن اجاق، میرزا حسن خان اسفندیاری سردار نصرت. رییس ارگان حرب کل قشون

سند ۳ - استشهاده مردم در اعتراض به تحمیل نماینده ناشناس

مقام منیع وزارت جلیله داخل دامت شوکه

با نهایت عجز به عرض مراتب ذیل جسارت می‌ورزد-نظر به اینکه سلب حقوق مدنی از جمله مجازات‌های شدید و قانوناً باید در قبال جرایم و جنایات عمده اجراء گردد، بدبختانه ما اهالی این بلدی، بدون ارتکاب تقصیری از این حقوق مشروع و از انتخاب نماینده پارلمانی که باید با شرایط قانونی انتخاب شود محروم مانده‌ایم (...۲۳ متأسفانه شاهزاده سردار ساعد حکومتی، اهالی بی‌چاره را عاری از روح اجتماعی و فاقد حیات مدنی دانسته، برحسب توطئه و مواضعه که قبلاً به وسایل مختلفه از جمله به وسیله شاهزاده میرزا با آقای سردار معظم خراسانی نموده، حق مشروع چندین هزار نفوس را فدای اجرای نظریه‌ی خود فرموده و هیأت انجمن نظار (را) کیف ما یشاء...۴ (تلقی کرده) و عده‌ای از پارتی‌ها و نوکرهای خود را به نام انجمن نظارت بر خلاف قانون انتخابات و عدم رضایت طبقات اربعه تشکیل دادند...۲۴ (بدین طریق استبداد در نیشابور همچنان باقی است) به همین دلیل هم اکتفاء نکرده اوراق تعرفه رعایا را گرفته، شخصاً کاندید خود را نوشته و به مباشرین داده به صندوق آراء می‌رسانیدند و معلوم است رعایا نیز جزء اطاعت و تبعیت وظیفه نشناخته یا ناگزیر از اطاعت بودند... ۱ (هیئت نظارت) عملیات خلاف قانون خود (را) امتداد دادند تا اینکه اکثریت اجباری.. (ناخوانا) سردار معظم خراسانی احراز نمودند و حقوق چندین هزار نفوس را پایمال نمودند غرض و مقصود دعاگویان تنقید یا توصیف سردار معظم نیست زیرا اصلاً او را ندیده و نمی‌شناسیم و اجمالاً به اخلاق او آشنا نیستیم بدیهی است موکل لاقلاً باید اصلاً و کیل خود را اسماً و رسماً و اخلاقاً بشناسد نه اینکه علی‌العمیاء چندین حق بزرگی را به یک نفر غیر معروف و ناشناس به اخلاق او بالا جبار تفویض نماید...

(ممهور به مهر ۲۴ نفر از بزرگان شهر نیشابور)

نقش تیمورتاش در پیشبرد اهداف پهلوی اول

اهداف دولت رضاشاه در امر انتخابات به دست وزیر دربار او، یعنی عبدالحسین تیمورتاش جامه عمل می‌پوشید.

سند ۴ - تهدید حاکمان ولایات برای برآوردن منویات شاه

حکام ایالت شمال و شرق و غرب و جنوب

در تعقیب دستور صادره از مقام ریاست وزراء و وزارت جلیله داخل، طبق اوامر ملوکانه، در قسمت انتخابات دوره ۸ و انتخاب نماینده مجلس شورای ملی، لزوماً اعلام می‌دارد طبق صورتی که ارسال گردیده است باید جدیت لازمه به عمل آید که این اشخاص جهت مجلس انتخاب شوند. اعلی حضرت اقدس شهریاری علاقه‌مند هستند که باید اشخاص مفصله‌ی المندرجه در صورت لف، باید به هر قیمتی باشد انتخاب شوند. در صورتی که اندک تعللی در اجرای اوامر صادر بشود، مقصر، بدیهی است مورد بی‌میلی اعلی حضرت واقع خواهد شد با رعایت مواد مشروحه ذیل، راپورت جلسات خودتان را به وزارت دربار ارسال دارید.

۱. در صورتی که توان انجام این مأموریت را ندارید، از تاریخ ملاحظه حکم تا ۴۸ ساعت از خدمت استعفاء دهید.

۲. اشخاصی که باعث مکث و به علاوه درصدد هستند که نماینده به میل خودشان انتخاب کنند، از عملیات آن‌ها جلوگیری به عمل آورید در صورتی که به مخالفت خودشان باقی هستند فوراً آن‌ها را تبعید نمایید...

۳. از مداخله روس‌ها و مأمورین آن‌ها و به علاوه بستگان آن‌ها در امر انتخاب جلوگیری به طور محرمانه شود در صورتی که از طرف عمال آن‌ها مخارجی در قسمت انتخاب شود راپورت دهید تا دستور کلی در این موضوع داده شود. در کلیه امور آن‌ها نهایت مراقبت را داشته باشید.

۴. اداره نظمی در این قسمت کاملاً مطیع شما خواهد بود. مأمورین اداره تأمینات هم مواظب کامل خواهند نمود ولی باید راپورت‌های مربوطه را به شما داده و دستور کلی دریافت دارند.

۵- طبق اعلان صادره مجالس را آزاد بگذارید ولی آزادی آن‌ها باید طوری باشد که باعث تخریب عملیات و انتظامات محلی نشود. در کلیه مجالس باید مأمورین مخفی شما حاضر و ناظر باشند.

۶. در مداخله مأمورین و عمال همسایه جنوب ناظر بوده و راپورت دهید که عملیات آن‌ها چه و از چه رویه و مطابق چه منظوری است.

۷. در کلیه مجالس باید فقط مأمورین شما به طور مخفی حاضر و ناظر عملیات آن‌ها باشند و نیز باید کاندیدای حوزه حکومتی خودتان را فوراً تهیه و ارسال دارید که منظور اهالی چه اشخاصی

می‌باشند.

۸. در کلیه قضایا طبق امر همایونی باید با مشورت اداره قشونی حوزه حکومتی خودتان اقدام شود مشورت هم امر انتخابات خاتمه یابد.
۹. در صورتی که اشخاصی میل به وکالت داشته باشند، باید آن‌ها را قبلاً نصیحت و بعداً تهدید در صورتی که به جلسات خودشان ادامه دهند، راپورت دهید تا تبعید شوند.
۱۰. در صورتی که در صورت‌های ارسالی تجدید نظری یا تغییرات سیاست و مصالح مملکتی ایجاب شود بدیهی است تلگرافاً شخص منظور را معرفی خواهیم نمود.
۱۱. ممکن است تغییری در صورت تهیه شود به طوری که در ماده ۱۰ ذکر شده است قبلاً اطلاع داده خواهد شد.
۱۲. نمایندگان شما طبق صورت ارسالی باید انتخاب شوند.
۱۳. بدیهی است در صورتی که کاملاً معلوم شد که موفقیت حاصل نکرده‌اید البته اقدام دیگری در صندوق آراء خواهد شد ولی این موضوع بعداً در صورت عدم موفقیت انجام خواهد شد. تیمورتاش.

سند ۵ - پارتی بازی برای وکیل شدن

وزارت عدلیه

به تاریخ ۱۳۱۱/۷/۹ کابینه وزیر

دوست معظم عزیزم

یکی دو سه مطلب امروز خواهش شد که (در) این جا عرض می‌کنم.

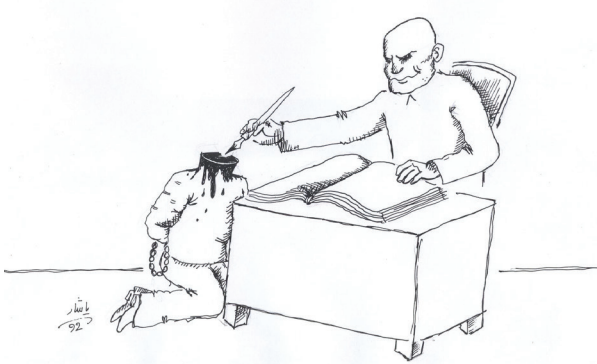
حاجی ابراهیم آقا برادر حاج فرج صراف تبریزی که بر بنده حق حیوه (حیات) دارد، برای این که یازده سال مخارج اقامت بنده را در اروپا داده و اگر بنده امروز چیزی هستم، از برکت اوست - پسری داشت که با بنده یا در حقیقت بنده را با او به اروپا فرستاد. چون هیچ کاری نمی‌کرد به پدرش نوشتم و برای این که لااقل یکی از اولادهايش چیزی شود پسر کوچک‌ترش را هم اروپا فرستاد این دویمی نه سال در یک منزل، در تحت مراقبت بنده کار کرد: از مدرسه ابتدائی تا عالی تجارت را تمام کرد دو سال هم در انگلستان و نقاط دیگر تحصیل کرد و به ایران برگشت. فعلاً در سر املاک خودشان و سن او در حدود سی و یک سال است حاجی از بنده به اصرار تقاضا دارد پسرش وکیل شود. بنده از حضرت اشرف بی‌اندازه متشکر می‌شوم که بگذارید و مساعدت بفرمایید در یک قسمت کوچک بتوانم دینی ادا کرده باشم. اگر از نقطه نظر اصولی هم انتخاباتی به عمل آید جعفر همه قسم مناسب دارد. ممکن است این تمنای مبرمانه بنده را بپذیرد و یک منت هم بر بقیه منت‌ها اضافه کنید؟... یک تمنای دیگر منفی: مرگ من اسداله خان عامی را انتخاب نکنید... حاج میزا زین‌العابدین ملکی را جمع به انتخاب یک نفر از نزدیکان خیلی نزدیک بنده می‌شود. به آقای دیبا (وکیل الملک) صحبت کرده

بود. تحقیق بفرمایید بنده عرضی نمی‌کنم چون امر شخصی است. مرات السلطنه هم خواهش کرده بود او را به یاد آقا بیندازم. واقعا صمصام‌الملک برای خرج سفر ترکیه‌اش منتظر بذل مرحمت است. علی و کیلی به عقیده بنده برای وکالت بسیار خوب است.

(امضاء) تصدقت داور

تاسیس دادگستری و عملکرد آن در دوران رضا شاه

می‌گویند که دادگستری نوین ایران را رضا شاه بنیاد نهاد و مدیریت آن نیز با میرزا علی اکبر داور بود. اصولاً دادگستری که در ابتدا به آن عدلیه می‌گفتند در زمان ناصرالدین‌شاه بنیان گذاشته شد. اساس عدلیه بر آن بود که قضاوت در محاکمات موکول به میل و اقتضای قاضی و داروغه انجام نشود بلکه بر اساس مقررات باشد. این امر مهم با شکل گرفتن تشکیلات وزارت عدلیه در سال ۱۲۹۹ ه.ق انجام شد و بدستور ناصرالدین‌شاه در دارالشوری دولتی اولین محاکم عدلیه تشکیل و یحیی‌خان مشیرالدوله بعنوان وزیر انتخاب گردید. این سازمان چندان کارآمد و پایدار نبود اما برخی از وجوه آن و بویژه وضع حقوقی جدیدی که برای محاکمات تجاری فراهم آمد و تفکیک محاکمات تجاری از عدلیه، یکی از کارسازترین اجزای نظام اداری ایران در سال‌های پایانی سلطنت ناصرالدین شاه و دوران سلطنت مظفرالدین شاه بشمار می‌آمد و بی دلیل نیست که تجار ایران - به عنوان یکی از بنیان اصلی مشروطیت - از حامیان عدلیه نوین بودند و از طریق توسع در معنای عدلیه، به مفهوم سیاسی عدالتخانه رسیدند و همینا بودند که با حمایت از استقلال عدلیه نسبت به سایر قوای مشروطه و تعیین فصلی خاص بنام اقتدارات محاکمات در متمم قانون اساسی و اختصاص اصول ۷۱ تا ۸۹ به آن، پشتوانه‌ای اساسی برای عدلیه ایران فراهم آوردند. استقلال و مصونیت قاضی آن اندازه اهمیت داشت که طبق اصل ۸۲ متمم قانون اساسی، تبدیل ماموریت حاکم محکمه عدلیه و یا در حقیقت انتقال او از محل خدمت به محل دیگر جز به رضای او ناممکن بود. نمایندگان مجلس اول در باره اهمیت و ضرورت عدلیه گفتگوهای بسیاری داشتند و یکی از سختگیری‌هایشان نسبت به کابینه‌های دولتی، تعلل و مامشات وزیران عدلیه در باره بازسازی این وزارت خانه بوده است. وزارت عدلیه نیز در پاسخ به اعتراضات مدام نمایندگان، یک تشکیلات موقتی تاسیس کرد و با صدور اطلاعیه‌ای در ۱۱ صفر سال ۱۳۲۵ ه.ق آن را به اطلاع مردم رسانید (روزنامه مجلس، س ۱، ش ۶۲، ص ۳). با این وجود هشدارهای نمایندگان مجلس در این باره متوقف نشد و حتی افزایش یافت و تدوین قوانین عدلیه جدید در دستور گفتگوهای مجلس قرار گرفت. کودتای محمدعلی شاه علیه مجلس در ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ه.ق و حوادث یکساله پس از آن و بحران‌هایی که در طول حیات مجلس دوم از طرف محمدعلی شاه فراری و طرفدارانش بر مردم ایران و دولت مشروطه تحمیل شد، مانع از پرداختن جدی مجلس به موضوع عدلیه بود اما سرانجام مجلس دوم در اواخر حیات خود دو قانون ضروری را



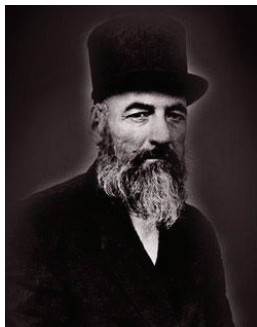
بنام های قانون اصول عدلیه و حکام
صلحیه (مصوب کمیسیون عدلیه
مجلس به تاریخ ۲۱ رجب ۱۳۲۹
هـ.ق) و قانون موقتی اصول و
محاکمات حقوقی یا قوانین موقت
محاکمات جزائی (مصوب کمیسیون
قوانین مجلس دوم به تاریخ ۱۹
ذیقعه ۱۳۲۹ هـ.ق) تدوین کرد
و همین دو قانون که با مداخله

روحانیون بزرگ و سرشناسی همچون سید حسن مدرس و میرزایحیی امام جمعه خوئی و رجال
دینی معتبری همچون سید نصرالله تقوی و میرزارضانائینی و حقوقدانانی همچون میرزااحسن خان
مشیرالدوله پیرنیا و محمدعلی خان ذکاءالملک فروغی تدوین شده بود، پایه و اساس توسعه تشکیلات
عدلیه و مبنای اجرای محاکمات کیفری و حقوقی در ایران تا انقراض سلطنت شد و هر تغییری در
نظام قضائی و تشکیلات دادگستری، بر پایه تغییرات در همین قوانین صورت می گرفته است. نکته
اساسی در اینجاست که بنیاد تغییرات دادگستری و نظام قضائی و حقوقی ایران در زمان رضاشاه،
بطور کلی بر مخالفت با آزادی و ضدیت با مشروطیت و رویه های شناخته شده حقوقی در ایران
و جهان نهاده شده بود و رضاشاه برای تشدید اقتدار غیر قانونی خود بر کشور و ارکان حکومت - با
حفظ ظاهر سلطنت مشروطه - نیازمند این تغییرات بود و کارگزارانش - بویژه کسانی همچون علی
اکبر داور وزیر معروف عدلیه - با صحنه گردانی و معرکه گیری، موقعیت های دلخواه را برای رضاشاه
و حکومت ضدملی او فراهم می آوردند. یکی از این جنایات غیر قابل گذشت، قانون تفسیر ماده ۸۲
متمم قانون اساسی است که توسط داور به مجلس هشتم ارائه شد و کمیسیون عدلیه مجلس نیز آن را
در ۲۶ مرداد ۱۳۱۰ به تصویب رسانید و بدون ارجاع به صحن علنی مجلس - با وجود اینکه ساخته
و پرداخت دربار و دولت بود - به قانون تبدیل شد. طبق این تفسیر، ممنوعیت تغییر محل مأموریت
قضات دادگستری بدون موافقت آنان لغو شد و هر قاضی که از پذیرش حکم وزارت برای انتقال به
محل دیگر خودداری می کرد، کارمند متخلف محسوب می شده و مجازات می گردید. به این ترتیب
استقلال و مصونیت قضات دادگستری در برابر دولت و دربار عملاً از میان بر خاست و قضات که از
هر طرف بی دفاع مانده بودند، پس از این در اغلب مواقع در خدمت منافع و مقاصد دربار و دولت قرار
گرفتند. تغییرات داور در دادگستری بیش از هر چیزی علیه روح عدالت و بیشتر همدستی با شرارت
و ستمگری بود و دستگاه قضائی کشور را به ابزارپیش برد مقاصد شخص رضاشاه تبدیل کرد. این
دادگستری، در تضاد و تعارض با قانون اساسی قرار داشت و مجری قوانینی خلاف آن بود و هزاران نفر

از ایرانیان را از حقوق طبیعی خود محروم کرد و هزاران نفر را به خواست رضاشاه به زندان انداخت و انبوهی را به قتل رسانید و اموال و املاک بسیاری کسان را به رضاشاه و کارگزارانش منتقل کرد و اعتراضات صاحبان حق را با زندان و اعدام پاسخ داد و صدها کارگر شریف و میهن دوست را تنها به جرم اعتراض به استعمارگری شرکت نفت به زندان های طویل المدت و حتی اعدام محکوم کرد و به همه تجاوزات دربار و دولت و ارتش و شهربانی و ژاندارمری، و جاهت قانونی بخشید. در سایه این دادگستری، عده زیادی از مردم بی نام و نشان، به ویژه روستاییان و عشایر، بدون محاکمه به جوخه های اعدام سپرده شدند و تروریسم لجام گسیخته دولتی بر تمام کشور مسلط شد و چنان وحشتی ایجاد کرد که وقتی علی اکبر داور وزیر مالیه، در موردی با خشم رضا شاه روبرو شد، از بیم ابتلا به سرنوشت تلخ و خونبار برخی از دوستانش همچون عبدالحسین تیمورتاش وزیر دربار و جعفرقلی خان سردار اسعد وزیر جنگ، به خانه رفت و با خوردن تریاک، خود را کشت. دوران رضاشاه برای دادگستری ایران، دوران تهی شدن از روح عدالت و دادگری و سلب قدرت و اختیارات قانون بود و حتی می توان گفت که به ویژه از جهت سیاسی و اجتماعی در مراتب بسیار نازلتری نسبت به سازمان قضائی دولت های قرون وسطائی قرار داشت و برای سنجش، کافی است آن را با داستانی که خواجه نظام الملک طوسی از اقتدار سازمان قضائی دوران سلطان محمود بیان داشته، مقایسه کنیم: چنین گویند که سلطان محمود همه شب با خاصیان و ندیمان خویش شراب خورده بود.... علی نوشتگین و محمد عربی که سپاهسالاران محمود بودند، در آن مجلس حاضر بودند..... چون به چاشنگاه رسید، علی نوشتگین سرگران شد..... دستوری خواست تا به خانه خویش رود. محمود گفت صواب نیست روز روشن چنین مست بروی..... که اگر بدین حال محتسب ترا اندر بازار ببیند، بگیرد و حد زند و آبروی تو ریخته شود و دل من رنجور گردد و هیچ نتوام گفتن..... ولی نوشتگین..... در وهم او نگذشت که محتسب این معنی در دل یارد اندیشیدن..... بر نشست با بوشی عظیم از خیل غلامان و چاکران و روی به خانه خویش نهاد. قضا را محتسب در میان بازار پیش آمد..... چون علی نوشتگین را چنان مست دید، بفرمود تا از اسبش فروکشیدند..... و بفرمود تا یکی بر سرش نشست و یکی بر پای و بدست خویش چهل چوبش بزد بی محابا..... و حاشیت و لشکرش می نگرستند. هیچکس زهره آن نداشت که زبان بجنابند (سیرالملوک، ص ۶۰-۶۱). صرف نظر از صحت و سقم داستان سیاست نامه، آنچه که اهمیت دارد، مضمون درخشان آن - یعنی استقلال نظم حقوقی از سلطان و دولت - است که حتی پادشاهان نادان و متعصب و ستمگری همچون سلطان محمود غزنوی و ملکشاه سلجوقی رعایتش می کردند و این حسرتی است که مدافعان نظم رضاشاهی از مدرنیسم؟! و حشیانه او در دل دارند چرا که - چیزی حتی در اندازه های قرون وسطائی - نیز در اختیار ندارند تا همچون سند شایستگی های او به مردم و تاریخ ارائه دهند. بله رضاشاه بی تردید پایه گذار بخشی از دادگستری نوین ایران بود اما آنچه را که او برپا کرد، شکل دیگری از دیوان بلخ در نظام قضائی ایران بود.

رضا شاه و آموزش از ابتدایی تا آموزش عالی

می‌گویند رضاشاه آموزش و پرورش نوین را در ایران اجباری کرد؟! اما آیا واقعا چنین است؟ آموزش و پرورش نوین ایران با تاسیس دارالفنون توسط امیرکبیر و در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه - یعنی ۸۰ سال پیش از سلطنت رضاشاه - آغاز شد و با تشکیل مدارس دولتی تبریز و اصفهان در سلطنت ناصرالدین شاه، آموزش نوین رونق بیشتری گرفت. مدارس یاد شده، موسساتی دولتی بودند اما پس از این، مدرسی تاسیس شد که دولت دخالتی در آن نداشت و اگر هم دخالتی وجود داشته بیشتر از نوع حمایت از موسسان مدارس جدید و بعضی همراهی‌ها با آنان بوده است. نخستین مدرسه ابتدایی طرز جدید ایران در سال ۱۳۰۰ هـ ق و به همت میرزاحسن خان رشديه در تبریز احداث شد و متأسفانه به سبب مخالفت‌هایی که از جانب مکتب‌داران و نیروهای ارتجاعی دولتی و غیردولتی صورت می‌گرفت، پس از مدتی تعطیل شد و باردیگر با حمایت‌های مظفرالدین میرزا ولیعهد و میرزاعلی



خان امین‌الدوله پیشکار حکومت آذربایجان به راه افتاد و در سلطنت مظفرالدین شاه و با حمایت‌های جانانه امین‌الدوله صدراعظم، مدرسه رشديه تهران را به راه انداخت. گام بعدی در توسعه آموزش و پرورش نوین با تاسیس انجمن معارف برداشته شد و با حمایت‌های این انجمن، چندین مدرسه جدید در تهران و نقاط دیگر تاسیس شد و در زمانی کوتاه مدرسه سازی به نهضتی بزرگ تبدیل شده و به همین ترتیب تا انقلاب مشروطیت دهها مدرسه جدید در نقاط مختلف ایران تاسیس گردید و اتفاقاً اعضای همین مدارس از فعالان ثابت قدم مشروطه و آزادیخواهی بودند. اساسی‌ترین تحول در این باره بدست مجلس اول صورت گرفت و طبق فصول ۱۸ و ۱۹ متمم قانون اساسی، تعلیم و تربیت عمومی و تاسیس مدارس دولتی و اجرای برنامه‌های آموزشی یکسان را اجباری اعلام کرد. مجلس دوم نیز با تصویب قانون اساسی معارف در آبان سال ۱۲۹۰ ش، تعلیمات ابتدایی را برای عموم ایرانیان اجباری دانست و دولت را مکلف به تاسیس مدارس ابتدایی و متوسطه و عالی در روستاها و شهرها و مراکز ایالتی نمود. نکته جالب توجه اینکه دولت میرزا حسن خان وثوق‌الدوله که به لحاظ عقد قرارداد ۱۹۱۹ با دولت انگلیس و نفی استقلال ایران و استیلای قیمومیت انگلیس بر ایران، یکی از دولت‌های بدنام تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود، در دوران حکومت خود دهها مدرسه دولتی تاسیس کرد و میرزا احمد خان نصیرالدوله بدر وزیر فرهنگ و معارف آن دولت که موسس این مدارس بود، هنوز در شمار رجال محترم تاریخ فرهنگ نوین ایران قرار دارد. آنگونه که از نوشته کتاب تاریخ مدارس جدید بر می‌آید، از آغاز مدرسه سازی تا انقراض قاجاریه قریب ۱۱۰۰ دستگاه مدرسه تاسیس شد که تعدادی از آنها به سبب حوادث بزرگ اجتماعی نظیر جنگ‌های آذربایجان و تسلط ارتش روسیه بر این منطقه و نوار شمالی ایران و همچنین حوادث ناشی از نقض بی‌طرفی ایران

در جنگ جهانی اول و قحطی معروف سال های ۱۳۳۶ - ۱۳۳۷ هـ ق و امحای صدها هزار نفر از مردم ایران، منحل شدند و بسیاری از آنها تا سلطنت رضا باقی ماندند و با تبدیل نام هایشان به شماره و سپس تبدیل نام ها و شماره ها به اسامی رایج دوران رضاشاه نظیر شاهپور و رضاشاه و پهلوی به حیات خود ادامه دادند. بله تعداد مدارس ایران در دوران رضاشاه تقریباً به دو برابر رقم قبلی رسید اما با تمام این احوال در سال های آخر سلطنت رضاشاه، تنها ۱ درصد مردم ایران در



مدارس ابتدائی تحصیل می کردند و تعداد بی سوادان نیز بیش از ۹۰ درصد کل جمعیت بود و چرا چنین نباشد هنگامی که بودجه آموزش و پرورش در سال ۱۳۱۷ بالغ بر ۱ درصد و بودجه ارتش در همان سال بالغ بر ۴۵ درصد از بودجه کل کشور بود (سالور، ص ۷۸۳۴).

می گویند دانشگاه و آموزش عالی را رضاشاه در ایران دایر کرد. چنین گفته ای غیر قابل باور و ضد تاریخی است زیرا نخستین کسی که گام اساسی را در راه انتشار آموزش و پرورش نوین و علوم و فنون جدید برداشت، میرزا تقی خان امیرکبیر بود. او بود که با تاسیس دارالفنون، آموزش عالی را در ایران بنا نهاد و همان گونه که دائرةالمعارف فارسی مصاحب نوشته است: دارالفنون نخستین دانشگاه جدید ایران و مادر فرهنگ نوین و مدارس طرز جدید ایران بوده است. بله دانشگاه تهران را رضاشاه تاسیس کرد اما نیمی از دانشکده های آن تا پیش از این با عنوان مدرسه عالی - سال ها و بعضاً دهها سال پیش تشکیل شده بودند و همانگونه که دائرةالمعارف مصاحب می گوید، تقریب همه این مدارس عالی پس از تشکیل دانشگاه تهران، در این موسسه متمرکز شدند. نظیر: دارالمعلمین عالی، مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی، مدرسه عالی طب، مدرسه عالی فلاحت، مدرسه صنایع مستظرفه و یکی دو مدرسه عالی دیگر (صمد شاکر، قانونگذاری آموزشی و اهمیت آن در مجلس دوم شورای ملی).

رضا شاه و لغو کاپیتولاسیون

کاپیتولاسیون که به آن «قضاوت کنسولی» نیز می گویند، در حقوق بین الملل به معنای هر گونه موافقت نامه ای است که در آن کشوری به کشور دیگر پروانه می دهد تا قوانین قضایی خود را برای اتباع خود در داخل کشور دیگری، به کار گیرد. در تاریخ نوین ایران، این دولت روسیه بود که با فصول ۷ و ۸ عهدنامه تجارتي ضمیمه قرارداد ترکمن چای، از حق قضاوت کنسولی در ایران بر خوردار شد و بعد ها دولت های خارجی دیگر با استفاده از اصل کامله الوداد، همین امتیازات را در ایران بدست آوردند. این حقوق تا سال ۱۲۹۷ ادامه داشت اما پس از انقلاب اکتبر و سقوط سلسله تزاری، نجف قلی خان صمصام السلطنه بختیاری، نخست وزیر وقت ایران، این حقوق را باطل نمود و به این ترتیب گام اصلی در اجرای لغو قضاوت کنسولی در ایران برداشت شد. البته لغو کاپیتولاسیون،

معطوف به دولت شوروی نبود زیرا این دولت نیز در سال ۱۹۱۹ امتیاز کاپیتولاسیون را به همراه بسیاری امتیازات دیگر به طور یکجانبه لغو کرده بود. به نوشته سید محمد کمره ای الغای کاپیتولاسیون از جانب دولت ایران: موافق میل دولت بلشویک وضدیت بانگلیس.. بود (جلد ۱ ص ۳۶۱). عبدالله مستوفی، کارلغو امتیازا عملی بی محابا وبدون ملاحظه وبه تعبیر خودش «لرانه» توصیف کرد و آن را درمورد کشورهای خارجی (عمدتا انگلیس) بی اثر خوانده بود اما حقیقت این است که بدنبال اعلامیه دولت ایران، دو شرکت خارجی فعال در ایران - درست به همین خاطر- از پیشبرد منافع خود بازماندند و نتوانستند حق قضاوت کنسولی را در این باره به کار گیرند. یکی از این دو، شرکت بلژیکی - روسی واگن اسبی تهران بود که قصد افزایش قیمت بلیط را داشت اما مخالفت دولت ایران و ممنوعیت دخالت سفارتخانه روسیه در این باره، مانع از پیشبرد برنامه شرکت بلژیکی شد و دیگری کمپانی نفت ایران و انگلیس بود که قصد داشت امتیاز نفت شمال ایران را از خوشناریا خریداری کند، به سبب لغو کاپیتولاسیون و ممنوعیت دخالت کنسول ها در این موارد، از تصاحب امتیاز نفت شمال محروم شد. حقیقت این است که آنچه در سال های ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ به پایان آمد، بخشی از نتایج کاپیتولاسیون و یا کارکرد اصل کامله الوداد بود که پس از نابودی دولت موسس یعنی دولت روسیه، دیگر معنا و اعتباری نداشت. رضاشاه در حقیقت جواز دفن مجدد مرده ای را نوشت که سال ها پیش در گور خفته بود و او مطابق معمول این دستاورد دوره مشروطیت را به نام انتقال داد اما فرزندش محمدرضا پهلوی درمهرماه ۱۳۴۳ قانون برقراری حق کاپیتولاسیون را برای امریکائی ها تصویب کرد و همین خیانت انگیزه ترور حسنعلی منصور نخست وزیر وقت شد.

نتیجه

تصور مدرنیسم آمرانه از اعمال رضاشاه و مقایسه میان آنها با آنچه که در ژاپن و حتی ترکیه اتفاق افتاد، بیش تر مقایسه ای بر پایه خلط مبحث است تا به اذهان مردم چنین القاء شود که گویا رضا شاه قاصد آرمان های مدرنیته و نماینده خواست های سرمایه داری نوین ایران بوده است حال آنکه رضا شاه در دوره ای که عامل ذهنی ترقی خواهی به عنوان خواسته ای ملی از دوره بیداری و پیشامشروطیت در ذهن جامعه نفوذ وافی داشت.....، باتکیه بر شعار های فریبکارانه و عوامل بازدارنده این فرصت تاریخی را فلج کرد و با کارهای سطحی و هوچیگری آن را به هدر داد. از مهم ترین عوامل بازدارنده می توان چنین نام برد ۱. نقش بازدارنده استعمار که قابل انکار نیست و شخص رضا شاه از گماشتگان آنها بود. ۲. گرایش بورژوازی تجاری به مالکیت فئودالی و محدودیت خواسته های این طبقه ۳. نقش شخصیت لومپن شریرو هوشمندی همچون رضا شاه. اصلاحات محدود و ابتر او از اصلاحاتی که استعمارگران در کشورهای تحت الحمایه وزیر سلطه خود به عمل آوردند فراتر نبود. او در این روند بیشتر به منافع شخصی خود می اندیشید و هشیارانه از پتانسیل ها و امکانات بالقوه و بالفعل

درجهت منافع شخصی خود سود می برد. ژاپن که در دوره ماقبل سرمایه داری به مراتب از ایران عقب مانده تر بود از سال ۱۸۳۶ با دیکتاتوری آمرانه ورهبری ودخالت مستقیم پادشاه ودولت به ایجاد مجتمع های صنعتی و تجاری پرداخت ومالکیت این مجتمع ها را هربار به خانواده ای از اعیان متحد و پیرو خاندان سلطنتی واگذار کرد و از این طریق در تشکیل و توسعه طبقه سرمایه دار صنعتی و تجاری نقشی موثر ایفاء کرد ودراواخر قرن نوزده به یکی از قدرت های صنعتی امپریالیستی تبدیل شد اما رضا شاه در توسعه صنعت افق محدودی داشت وحتی در اینجا نیز به منافع شخصی خود می اندیشید. به عنوان نمونه در بازدید از کارخانه نساجی صنایع الدوله مهندس کارآمد کارخانه او رباتحکم به کارخانه خود فرستاد و یا کارخانه های زیان ده خودرا به دولت ایران فروخت. فاشیسم ونژادپرستی آریایی او فاقد پشتوانه طبقاتی بود وبه همین سبب فرار او از ایران بر خلاف شکست فاشیسم ژاپن که باموارد بسیار زیادی از خودکشی و هاراگیری همراه بود، انفجار شادمانی را بدنبال داشت. رضا شاه مالکیت رادربهترین شکل وامکانات موجودیت برای خود مجاز می دانست وبه راحتی اموال دیگران را مصادره می کردتا شاعر بگوید ومردم بخوانند:

در دوره پهلوی — تحقیق
هرزد که بود شد گرفتار
دزد نگرفته، پادشاه است
روی همه دزدها سیاه است

او در تقویت فنودالیسم کوشید و موجب تحکیم آن شد و با افزودن بر تعداد مالکین ارضی، برخورداری توده های رعایا از فرصت های قانونی را منتفی نمود و آن فرصت ها را به اعضای جدید طبقه حاکمه کشور یعنی کارگزاران دربار پهلوی و نظامیان و دولتمردان عالی رتبه اختصاص داد و خود باغصب زمین های برخی از ملاکان و خرده مالکان و بویژه تملک شبه قانونی صدها روستای مرغوب و بزرگ و سودآوردولتی، بزرگترین فنودال تاریخ کشور شد ودر جریان سرکوب وغارت دهقانان و عشایر جنایات خوفناکی مرتکب گردید و نقش مهمی در ایجاد نقارملی میان اقوام گوناگون ایرانی ایفا کرد. مدرنیسم آمرانه در ژاپن به مذهب و آیین ها و آداب مذهبی مردم کاری نداشت و تحولات فرهنگی رادر بستر تحولات ساختار اقتصادی دنبال کرد اما رضا شاه شیپور را از سر گشاد آن نواخت وبه قول مخبرالسلطنه هدایت به جای اشاعه فرهنگ لابراتواری به گسترش فرهنگ بولواری پرداخت. رضاشاه که روزگاری فریبکارانه گل به سر می مالید ویابرهنه با دسته های عزاداری همراه می شد، در دوران سلطنتش نمازگزاران را به گلوله بست. ارتش رضاشاهی با توجه به شواهد مکرری که بعضی را طرفداران او ارایه کرده اند، درسرکوب وغارت روستاییان و چادرنشینان از هیچ عملی خودداری نداشت وبرخلاف تصورات بعضی ها، جنایات وغارتگری های ارتش وسازمان های امنیتی وانتظامی رضاشاه، یکی از عوامل مهم سرکشی عشایر بود. سیاست گذاری های او درمورد عشایر(شیوه اخذ مالیات، خلع سلاح، سربازگیری وتحمیل یکجانشینی و تخته قاپو کردن عشایر...) با تغییرات ساختاری وراهنمایی به شیوه های نوین دامداری همراه وهماهنگ نبود به همین سبب با

مقاومت شدید عشایر مواجه شد. ارتش غارتگر رضاشاهی که بخش عمده بودجه کشور را به خود اختصاص داده بود، و خارج از مسیر بودجه، سالانه بیش از یک میلیون لیره استرلینگ - یعنی درآمد نفت - صرف تجهیز آن می شد، در مقابل ارتش های بیگانه کمترین مقاومت را نشان داد و از معرکه گریخت تا مردم بخوانند.

رضاشاه چون بانگ دشمن شنید زافسر گذشت و بر اورنگ... یزد
آموزه های فرهنگی رضاشاه که می خواست شاه را در کنار خدا بنشانند، از ساختار آمرانه و اهدافی کاملاً شخصی ناشی می شد و از طریق سازمان هایی نظیر سازمان پرورش افکار به پیش می رفت. تروریسم دولتی که سبب کشتار بسیاری از روشنفکران و مردم شد، در سایه فرهنگ دستوری و استبدادی رضا شاه به گسترش دورویی، دروغ گویی، تزویر، چاپلوسی و ازین رفتن شهادت اخلاقی و شهادت سیاسی مردم دامن زد و به همین جهت بود که مردم پس از رفتن او به پایکوبی پرداختند و به شادمانی از رفتنش شعرها و ترانه های بسیاری سرودند که تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همچنان دهان به دهان در بین مردم می گشت.

کتابشناسی

۱. کیوان آقا محسنی جایگاه صنعت ضبط در سیاست فرهنگی دوره پهلوی اول
مجله پیام بهارستان، ش ۱۷، پاییز ۱۳۹۱، تهران
عباس اقبال آشتیانی، مجله یادگار سال اول، شماره ۶
۲. علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه اکسیر التواریخ به اهتمام جمشید کیانفر و یسمن ۱۳۷۰
۳. نامه های امیرکبیر به انضمام نوادالامیر تصحیح سید علی آل داوود، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۱
۴. محمد تقی بهار تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، جلد ۱، تهران، جیبی، ۱۳۵۷
۵. بهار، فردوسی نامه، مرکز نشر سپهر ص ۱۶۵
۶. عبدالرحیم ذاکر حسین مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳
۷. قهرمان میرزا عین السلطنه سالور. روزنامه خاطرات مسعود سالور و ایرج افشار تهران اساطیر
۸. سیاوش شوهانی، فصلنامه پیام بهارستان، فصلنامه اسناد و متون، ویژه نامه تاریخ مجلس، شماره ۱۴/۲ ضمیمه شماره ۱۰، زمستان ۸۹
۹. خواجه نظام الملک طوسی. سیرالملوک (سیاست نامه تصحیح هیوبرت دارک؟ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۶)
۱۰. محمد علی فروغی مجموعه مقالات فروغی تهران، طوس، ۱۳۸۷
۱۱. مهدی قلی خان مخبر السلطنه هدایت، خاطرات و خطرات، تهران، زوار، ۱۳۶۱
۱۲. اقبال قاسمی پویا، مدارس جدید در دوره قاجاریه (بانیان و پیشروان) تهران، مرکز نشر دانشگاهی
۱۳. علی اکبر مسگر، نهاد های هویت ساز در دوران پهلوی اول، پیام بهارستان، شماره ۳
۱۴. مشیرالدوله، سید حسن مدرس، امام جمعه خویی، اصول تشکیلات عدلیه، چاپ دوم جمادی الاولى ۱۳۳۶ ه. ق چاپخانه کلیمیان تهران (باز نشر جهاد دانشگاهی اصفهان)
۱۵. حسین مکی تاریخ ۲۰ ساله ایران
۱۶. حسن میر عابدینی، صدسال داستان نویسی در ایران، تهران نشر چشمه ۱۳۸۷
۱۷. مجتبی مینوی، فردوسی و ادبیات حماسی، ص ۱۶۶ و ۱۶۷
۱۸. دکتر پرویز ناتل خانلری، نخستین کنگره نویسندگان ایران، برگزیده سخنرانی ها، تهران ۱۳۵۷
۱۹. روزنامه مجلس، س ۱، شماره ۶۲